

لب آهنگ

هاشم دانشور حسینی

سرشناسه	:	دانشور حسینی، هاشم، ۱۳۲۱-
عنوان و نام پدیدآور	:	لب آهنگ / هاشم دانشور حسینی.
مشخصات نشر	:	مشهد: سخن گستر، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	:	۱۴۰ ص.
شابک	:	978-600-247-910-5
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیا
موضوع	:	شعر فارسی - - قرن ۱۴
موضوع	:	Persian Poetry - - 20 th century
رده‌بندی کنگره	:	PIR ۸۰۴۱
رده‌بندی دیویی	:	۸۱۶/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۶۱۶۱۰

لب آهنگ

هاشم دانشور حسینی

چاپ اول / ۱۳۹۹

چاپخانه: چاپ سینتا

۱۰۰ نسخه

صفحه آرا: سید علی

شابک: ۵-۹۱۰-۲۴۷-۹۷۸-۶۰۰

۳۵۰۰۰ تومان



ناشر: سخن گستر

مشهد، خیابان ابن سینا بین ابن سینا ۱ و ۳ ساختمان اطبا

تلفن: ۰۵۱-۳۸۵۸۳۶۱۲

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۱

فصل نخست: برگزیده اشعاری که تاکنون منتشر نشده است

- ۱۴..... (۱) ل ا هنگ
- ۱۵..... (۲) بس بگردید و بگ..... وزگار
- ۱۶..... (۳) ایها الناس چرا جای انسانی نیست
- ۱۷..... (۴) در راستای بینش رفائی
- ۱۸..... (۵) اسیر بینش نابخردان نخر اهرم
- ۱۹..... (۶) هستم ولی چگونه بگویم زده خوش
- ۲۰..... (۷) جهنم در همین دنیاست ای یار دبستانی
- ۲۱..... (۸) پشیمانی ز غفلت آید و غفلت ز نادانی
- ۲۲..... (۹) چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی
- ۲۳..... (۱۰) به سوی مبداء کل می‌روند اهل کمال
- ۲۴..... (۱۱) آن به توان خویش بیفزائی
- ۲۵..... (۱۲) در چشم او چراغ حقایق مکدرست
- ۲۶..... (۱۳) چو بحث نانو به پیش آمد و امور دگر
- ۲۷..... (۱۴) دشمن ز رنج غصه ما کم نمی‌کند
- ۲۸..... (۱۵) اگر چه وضع خراب است غم نباید خورد
- ۲۹..... (۱۶) چو جنگ و کینه ز گفتار فتنه بر خیزد
- ۳۰..... (۱۷) مسلمانان کجا رفته است آداب مسلمانی
- ۳۱..... (۱۸) لباس فقر مرا بیش از این اطو مکنید
- ۳۲..... (۱۹) با هر کسی نشست دمی خوی او گرفت
- ۳۳..... (۲۰) آن ناکسان که در همه جا جنگ می‌کنند
- ۳۴..... (۲۱) گرهی نیست که با دست خدا وا نشود
- ۳۵..... (۲۲) هر ذره کوچکی که در عالم هست

- ۳۶..... (۲۳) من بوی یاس را ز تو احساس می‌کنم.
- ۳۷..... (۲۴) همه جا شعله جنگ است خدایا چکنم.
- ۳۸..... (۲۵) من بر غم زمانه نیندیشم.
- ۳۹..... (۲۶) هر کس که ناتوان و پریشان است.
- ۴۰..... (۲۷) بدی گر نمیبود بدتر نبود.
- ۴۱..... (۲۸) من قطره‌ای هستی دریایم.
- ۴۲..... (۲۹) هستی‌ام بی‌طلبا جلوه زیبایی را.
- ۴۳..... (۳۰) در ره فکر و بس دام خطا نیست که هست.
- ۴۴..... (۳۱) هر کسی وقت و زاری دارد.
- ۴۵..... (۳۲) بیدار کن تو فکر خموش را.
- ۴۶..... (۳۳) هوای عاطفه را بیش از این حباب کن.
- ۴۷..... (۳۴) انسان چو خاک گشت و رها شد در خاک.
- ۴۸..... (۳۵) ز روی فکر بگویند من چکار کنم.
- ۴۹..... (۳۶) تو هر جا فکر این هستی که حق خویش بسازی.
- ۵۰..... (۳۷) خداوند بخشنده دستگیر.
- ۵۱..... (۳۸) خدای عالم هستی ز هر چه بود گذشت.
- ۵۲..... (۳۹) خودمحوری خطاست عزیزم قبول کن.
- ۵۳..... (۴۰) بگذرد این حیات زودگذر.
- ۵۴..... (۴۱) ذهن ما سرچشمه اندیشه‌هاست.
- ۵۵..... (۴۲) نتوان گفت که چون مرگ رواست.
- ۵۶..... (۴۳) آن خداوندی که گیتی را نهاد.
- ۵۷..... (۴۴) شبی گفتم خدای خوشتن را.
- ۵۸..... (۴۵) روزگاری است که فکر من و تو.
- ۵۹..... (۴۶) صد و بیست سال اگر عمر کنم بسیارست.
- ۶۰..... (۴۷) ای که از خوی خویش دریندی.
- ۶۱..... (۴۸) چه سود از اینکه دلی را اسیر غم سازی.
- ۶۲..... (۴۹) اگر ز خود به درآنی و فکر بگشائی.
- ۶۳..... (۵۰) هر که از فکر می‌کند تمکین.

- ۶۴..... (۵۱) گر که آهسته و گرتند و شتابان برسد.....
- ۶۵..... (۵۲) انسان ز جهل و حلق گریزان است.....
- ۶۶..... (۵۳) تو پنداری همین جسم ثقیلی.....
- ۶۷..... (۵۴) بازی عمر را زمانی هست.....
- ۶۸..... (۵۵) روزهای به دل نشسته گذشت.....
- ۶۹..... (۵۶) وقتی دنی ز جور گنه پاک می شود.....
- ۷۰..... (۵۷) گوئی ز جها خویش تو بیماری.....
- ۷۱..... (۵۸) من نه آم که به هرجا سخنی ساز کنم.....
- ۷۲..... (۵۹) گر آسمان زمین را ریزد آن شود.....
- ۷۳..... (۶۰) عاشق محبت را خود را عیان کند.....
- ۷۴..... (۶۱) و بیوس نابکار به سدا ز جگر برد.....
- ۷۵..... (۶۲) خوش است خلوت اگر بیار من باشد.....
- ۷۶..... (۶۳) خوش است خلوت اگر یار یار من باشد.....
- ۷۷..... (۶۴) دلم برای تو تنگ است هیچ میدانی.....
- ۷۸..... (۶۵) کسی که پاکدلان را اسیر درد نکرد.....
- ۷۹..... (۶۶) پیامگیر توام یک پیامکی بفرست.....
- ۸۰..... (۶۷) نقطه پایان انسان مرگ نیست.....
- ۸۱..... (۶۸) من از وجود تو یارب جدا نخواهم شد.....
- ۸۲..... (۶۹) وقتی قدمهای تو یار و یاورت نیست.....
- ۸۳..... (۷۰) مباد اینکه کسی کار ناحساب کند.....
- ۸۴..... (۷۱) هر کس که زور بیشتری دارد.....
- ۸۵..... (۷۲) خویش را در همه احوال پذیرا باشید.....
- ۸۶..... (۷۳) حالم خراب تر ز خراب است.....
- ۸۷..... (۷۴) مرا دو چیز نگه دارد از خطای و گناه.....
- ۸۸..... (۷۵) به روزگار جوانی وفا را دیدم.....
- ۸۹..... (۷۶) در چارچوب بینش دینی.....
- ۹۰..... (۷۷) هوا لطیف و چمن سبز و باده در پیشم.....
- ۹۱..... (۷۸) بشر کسی است که شر را ز خویش دور کند.....

- ۹۲..... (۷۹) هر کس که خودش را ز خطا باز ندارد.
- ۹۳..... (۸۰) به چشم مرد خردمند زندگی پند است.
- ۹۴..... (۸۱) چند بایست بگوئی که جهان نازیاست.
- ۹۵..... (۸۲) بیای و خویشتن خویش را خراب مکن.
- ۹۶..... (۸۳) زمان نمی گذرد ما گذر کنیم در آن.
- ۹۷..... (۸۴) در درون سر طوفانی است.
- ۹۸..... (۸۵) نوری زرم پاک جهان بگریخت.

فصل دوم: منتخب اشعار چاپ شده در آثار قبل

- ۱۰۰..... (۱) من دفتر عذوق خود با روی کتب.....
- ۱۰۱..... (۲) چه جفا پیشه زمانی است زمان و من.....
- ۱۰۳..... (۳) بت مسازید هیچ انسان را.....
- ۱۰۴..... (۴) آیا شود که دیو ستم در به در شود.....
- ۱۰۵..... (۵) روزی رسد که کاخ ستم سرنگون شود.....
- ۱۰۶..... (۶) بهر پرواز پری باید داشت.....
- ۱۰۷..... (۷) من آنکسم که ز دنیای و آخرت سیرم.....
- ۱۰۸..... (۸) در مکتب عاشقان بیدار.....
- ۱۰۹..... (۹) ای بشر در پس افلاک خدائی باشد.....
- ۱۱۰..... (۱۰) امروز من نه آن پسر نازپرورم.....
- ۱۱۱..... (۱۱) من با خدای خویش قرار بهشت را.....
- ۱۱۲..... (۱۲) عشق یعنی دل به دلبر باختن.....
- ۱۱۳..... (۱۳) گر ذره ای از ذات جهان را عدمی بود.....
- ۱۱۴..... (۱۴) می پذیرم می پذیرم مرگ را.....
- ۱۱۵..... (۱۵) من در پناه خویش تو را جای می دهم.....
- ۱۱۶..... (۱۶) عجیب بنده پولند مردمان جهان.....
- ۱۱۷..... (۱۷) بیرون کنم اگر ز دل خویش آه را.....
- ۱۱۷..... (۱۸) هر آنکه راه خطا رفت رنج و غم دارد.....
- ۱۱۸..... (۱۹) اوضاع دهر درهم و برهم شد.....

- ۱۱۹..... (۲۰) هر کس درون خویش غمی دارد.....
- ۱۲۰..... (۲۱) از بد حادثه بازیچه تقدیر شدم.....
- ۱۲۱..... (۲۲) آیا بشر به کار فراخور مخیر است.....
- ۱۲۳..... (۲۳) اگر بین و ینگ فراوان نبود.....
- ۱۲۴..... (۲۴) امروز نور عشق به انسان نمی‌رسد.....
- ۱۲۵..... (۲۵) اگر رسید بلایی تو را مگو بیجاست.....
- ۱۲۶..... (۲۶) دریای هستم دگران را.....
- ۱۲۷..... (۲۷) مرگم : دیده است و نمی‌داند.....
- ۱۲۸..... (۲۸) بارالها همه جهان را دوست دارند.....
- ۱۳۰..... (۲۹) چرا باید شنیدر قصه آدم دیرین را.....
- ۱۳۲..... (۳۰) ما چو پیوندک عشق بر کمر پیرند تا ایم.....
- ۱۳۳..... (۳۱) منتخبی از رباعیات چاپ.....

پیشگفتار

خوانندگان عزیز: به لطف پروردگار بر آن شدم که در ایام حیاتم گزیده‌ای از اشعارم را به شما دوستان شعر و هنر ارائه نمایم. فرزندان و آیندگان را مشغولیات بسیارست و ما سالمندان را فرصت بیشتری است که خود کارهایمان را سروسامان دهیم پس چه بهتر که آثارمان را نیز خودمان در اهل حیاتمان به چاپ برسانیم که هم وقتمان به خوبی بگذرد و هم اهل علم و هنر از این نثرهای کوتاه بهره‌مند شوند.

این کتاب که هشتمین اثر من است، مشتمل به دو فصل است. فصل نخست برگزیده اشعاری که تاکنون منتشر و چاپ شده است. فصل دوم منتخب اشعاری که در هفت اثر قبلی‌ام منتشر شده است. در متن اشعار چند مطالب اصولی زیر به طرق مختلف بیان شده است.

۱- هیچ چیزی از بین نمی‌رود و به نحاء مختلف در جهان هستی وجود خواهد داشت.

۲- همه ما به سوی خدا باز می‌گردیم. ﴿إِنَّا إِلَهُهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

۳- انسان نتیجه اعمالش را می‌بیند ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. پس مرگ هر کس نیستی او نیست بلکه تفکیک جسم و جان و روان است که بعد از عمر موقت دنیایی هر سه در هستی وجود خواهند داشت و هر تازه‌اش نتیجه عملش را می‌بیند.

۴- انسان یک محصول نانویی است که خداوند از طبیعت خلق فرموده و به تعبیری رویانده است.

۵- هر ذره و هر نانویی به اندازه خودش و ارزش وجودیش در جهان هستی اثرگذارست نه بیشتر و نه کمتر.

۶- نوابغ و دانشمندان هیچ چیزی را از خود به وجود نیاورده‌اند بلکه فقط کاشف اصول و قوانینی هستند که خداوند در جهان هستی قرار داده است و هستی بر آن اساس جریان دارد. در دو قرن اخیر فقط چهار نیرو از نیروهائی که خداوند در هستی قرار داده است توسط آنان کشف شده است که عبارتند از: نیروی الکترومغناطیس - نیروی جاذبه - نیروی هسته‌ای ضعیف

(که مسئول رادیواکتیویته است) و نیروی هسته‌ای قوی (که اجزاء نوترون و پروتون یعنی کوارک‌ها را در کنار هم قرار می‌دهد) کشف این چهار نیروست که موجب این همه تحول صنعتی و علمی در دو قرن اخیر شده است. باید دانست که نیروهای موجود در جهان هستی بسیار فراتر و بیشتر از اینهاست.

۷- به نظر من صحبت کردن از رخ و ابروی و گیسوی یار راهگشایی برای شناخت مواهب هستی و عرفا نیست بلکه تصویر خیالی عرفان است و عشق به خدا شناخت و کشف قوانینی است که خداوند در هستی قرار داده است که در وهله اول از شناخت خود انسان شروع می‌شود «من عرف نفسه فقد عرف ربه» چنانچه آدمی یکصد تریلیون سلولی را که خداوند در بدنش قرار داده است شناسایی کند و جایگاه و موقعیت و جرم و انرژی و خواص و عملکرد هر یک از آنها را جداگانه دریابد انگار می‌تواند بگوید روح و روان خویش را هم شناخته و به خداوند نزدیک‌تر شده است.

امید است اشعار این کتاب شما خوانندگان عزیز و دوست‌داشتنی را به تفکر بیشتر ترغیب کند.

شاد و تندرست باشید

دانشور